

فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش‌های زبان و ادبیات عربی)
دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه رازی کرمانشاه
سال اول، شماره‌ی ۲، تابستان ۱۳۹۰ هـ.ش/ ۱۴۳۲ هـ.ق / ۲۰۱۱ م، صص ۴۱-۷۰

بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر أحمد عبد المعطی حجازی و نادر نادرپور*

دکتر خلیل پروینی

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس - تهران

سجاد اسماعیلی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

نوستالژی یا دل‌تنگی برای گذشته، حالتی است روانی که به صورت ناخودآگاه در فرد آشکار و تبدیل به یک اندیشه می‌شود. در زمینه‌ی ادبیات، این حالت برای شاعر یا نویسنده ای رخ می‌دهد که پیرو انگیزش‌های فردی و اوضاع اجتماعی - سیاسی، دچار احساس دلزدگی از زمان حاضر می‌شود و اندیشه‌ی بازگشت به گذشته و خاطرات شیرینش را در سر می‌پروراند و سپس شعر و یا نوشته‌ی خود را آمیخته با فضایی غم‌انگیز می‌نماید.

احمد عبد المعطی حجازی و نادر نادرپور به عنوان دو شاعر پرآوازه‌ی ادبیات معاصر عربی و فارسی و پرچمدار مکتب ادبی رمانتیسم، با توجه به شرایط فردی و اجتماعی زمانه‌ی خود و با گریز از آن زمان، بخش عمده‌ی شعرشان را آمیخته با غصه، حسرت و دل‌تنگی برای گذشته نموده‌اند.

نگارندگان در این پژوهش، با مطالعه‌ی توصیفی و تحلیلی دفترهای شعری این دو شاعر، و با استناد به مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، به بررسی و مقایسه‌ی چگونگی نمود این اندیشه‌ی شعری در شعر این دو شاعر پرداخته‌اند. برخی از نتایج نشان داد که این دو شاعر، در مضامین نوستالژیکی، دوری از سرزمین، کودکی، معشوق، خانواده، آشنایان و آینده‌ی آرمانی اشتراک دارند. همچنین ثابت شد که نوستالژی، سبک شعری دو شاعر را در عناصر تکرار، موسیقی، و اسلوب استفهام، تحت تأثیر قرار داده است.

واژگان کلیدی نوستالژی، شعر معاصر عربی و فارسی، احمد عبد المعطی حجازی، نادر نادرپور، ادبیات تطبیقی.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۶/۱۰

رایانامه‌ی نویسنده‌ی مسؤول: S.esmaili20@gmail.com

۱. پیشگفتار

یکی از رفتارهای ناخودآگاه که برای شاعر یا نویسنده رخ می‌دهد، نوستالژی یا دلتنگی برای گذشته است. این رفتار تحت تاثیر عوامل فردی و اجتماعی مختلفی همچون؛ از دست دادن اعضای خانواده، حبس و تبعید، حسرت بر گذشته، مهاجرت از کاشانه، یادآوری خاطرات کودکی و جوانی، غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ، شکل می‌گیرد (شریفیان، ۱۳۸۶: ۵۲-۷۲). برخی از این عوامل ریشه در خاطرات فردی و برخی در عوامل اجتماعی پیرامون شاعر یا نویسنده دارند (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱).

در عرصه‌ی ادبیات، بسترگاه پرِسامد این فرایند روانی را ادبیات معاصر و مکتب شعری رمانتیسم تشکیل می‌دهد؛ زیرا مهمترین اصول این مکتب، طبیعت‌گرایی، آزدگی از محیط و زمان فعلی و گریز به بازآوری خاطرات خوش گذشته است. لذا همین اصول مهمترین انگیزه‌ی شاعر و یا نویسنده‌ی معاصر می‌شود تا شعر و یا نوشته‌ی خود را به سمت و سوی غربت-زدگی، حسرت، و دلتنگی سوق دهد و از این اصول به عنوان یک اندیشه و مضمون شعری پیروی نماید.

احمد عبدالمعطی حجازی^۱ و نادر نادرپور^۲، به عنوان دو شاعر برجسته‌ی مکتب رمانتیسم ادبیات معاصر عربی و فارسی، بخشی از مضمون شعر خود را به اندیشه‌های نوستالژیک اختصاص داده‌اند؛ دو شاعر به نحوی از شرایط فعلی خود گریزان و ناراضی‌اند و به گذشته‌های خوشایند خویش مایل هستند. از این‌رو شعر هر دو، رنگ و بویی از دلتنگی برای سرزمین، خاطرات کودکی، نوجوانی، معشوق، خانواده و آشنایان، و آرزوی آینده‌ای آرمانی به خود گرفته است.

در نگاه کلی آنچه که انگیزه‌ی اصلی این تطبیق گشت، تأثیر و تأثر ادبیات عربی و فارسی در طول تاریخ چند صد ساله خویش و تشابهات فراوان مکتب رمانتیسم عربی و فارسی است. اما

در نگاه خاص؛ نزدیکی اندیشه‌های شعری دو شاعر، به ویژه نوستالژی زمینه‌ی این مقایسه را فراهم آورد.

از این رو این تحقیق می‌کوشد تا بحث خود را دو محور دنبال کند. اول: بررسی و مقایسه‌ی وجوه تشابه و تفاوت دورن‌مایه‌های نوستالژی در شعر دو شاعر، و دوم تأثیر این مضمون در سبک شعری دو شاعر. لذا بررسی این دو محور همان مطلبی است که بحث را به سمت و سوی مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی می‌کشاند.

از مهم‌ترین داده‌های مورد استفاده‌ی پژوهش حاضر، دفترهای شعری احمد عبد المعطی حجازی و نادر نادرپور، و مصادر مرتبط با نوستالژی است. روش خاص پژوهش توصیفی-تحلیلی است که با تحلیل شواهد درون متنی و مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی انجام می‌گیرد. بدین ترتیب که ابتدا به استخراج مضامین نوستالژیک شعر دو شاعر و تحلیل اشعار این مضامین پرداخته و سپس به بررسی و مقایسه این مضامین پرداخته و در پایان به تأثیر این مضامین در سبک شعری دو شاعر پرداخته‌ایم.

در حوزه‌ی بررسی شخصیتی و شعری نادرپور پژوهش‌های مختلفی انجام شده است؛ سلحشور در کتاب «در آینه نقد و بررسی شعر نادرپور» به نقد و بررسی برخی از ویژگی‌های شعری نادرپور پرداخته است. (سلحشور، ۱۳۸۰) آل بویه لنگرودی و دیگران نیز در مقاله‌ی «بررسی تطبیقی رمانتیسم در اشعار نادر نادرپور و ابوالقاسم شابی» برخی از اصول رمانتیسم در اشعار نادرپور و شابی را مورد بررسی قرار داده است. (آل بویه و دیگران، ۱۳۹۰) اما در مورد حجازی و شعر وی پژوهشی مستقل دیده نشد. اما کتابهایی که در زمینه‌ی نقد و بررسی شعر معاصر نگاشته شده‌اند، اشعار حجازی را در راستای غنا بخشیدن و اثبات ویژگی‌های شعر معاصر به خوبی مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند؛ عسری زاید در کتاب «عن بناء القصيدة العربية الحديثة» در اثبات ویژگی‌های ساختاری و یا حتی مضمونی شعر معاصر به نمونه‌های فراوانی از اشعار احمد عبد المعطی حجازی اشاره و آنها را به خوبی شرح داده است. (عسری زاید، ۲۰۰۸)

عزالدین اسماعیل نیز در کتاب «الشعر العربی المعاصر، قضایاه وظواهره الفنية والمعنویة» همچون عشری زاید برای بیان ویژگی‌های شعر معاصر از جمله موسیقی، از اشعار حجازی بسیار بهره برده و آنها را به خوبی در راستای این هدف شرح و بسط داده است. (اسماعیل، لا.تا) در حوزه‌ی نوستالژی نیز پژوهش‌های فراوانی در ادبیات معاصر فارسی از جمله: «بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر فارسی» (شریفیان، ۱۳۸۵)، «بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری» (شریفیان، ۱۳۸۶) انجام گشته است. اما پژوهشی که به طور خاص به بررسی نوستالژی، با تکیه بر دفترهای شعری این دو شاعر پرداخته باشند، دیده نشد.

۲- پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. درآمدی بر نوستالژی و مکتب رمانتیسیم

واژه‌ی نوستالژی (Nostalgia) متشکل از دو واژه‌ی یونانی: (nostos) به معنی بازگشت به خانه و (algia) به معنی «درد» می‌باشد. این واژه در واژه‌نامه‌ی آکسفورد، به معنی احساس درد و رنج و حسرت نسبت به آن چیزی است که گذشته و از دست رفته است (Hornby, ۲۰۰۳, P۸۴۰). در زبان فارسی، به معنای غم غربت، حسرت بر گذشته؛ و در زبان عربی به معنای «الحنین إلى الماضي»، ترجمه شده است.

این اصطلاح از روانشناسی وارد ادبیات گشته و حاصل معنایش با توجه به معانی مختلف آن در فرهنگ‌های علوم انسانی به این صورت است: غم غربت، حسرت و دل‌تنگی نسبت به گذشته و آنگهی اشتیاق مفرط برای بازگشت به گذشته، احساس حسرت و دل‌تنگی برای وطن، خانواده، دوران خوش کودکی و نوجوانی، اوضاع خوش سیاسی، اقتصادی و مذهبی گذشته و... می‌باشد (آشوری، ۱۳۸۱/ باطنی، ۱۳۸۶: ذیل واژه). بنابراین، نوستالژی را می‌توان به طور خلاصه یک احساس درونی تلخ و شیرین به موقعیت‌های از دست رفته‌ی گذشته، تعریف کرد. اما بر اساس مکتب رمانتیسیم، نوستالژی فقط مربوط به گذشته نیست، شاعر گاهی بر طایر

خیال سوار و آرزوی فضایی بس زیبا، مجلل و مطلوب را در آینده می‌کند، که به این حالت نوستالژی آرمانشهر می‌گویند (سه یرووی میشل، ۱۳۸۳: ۱۳۳).

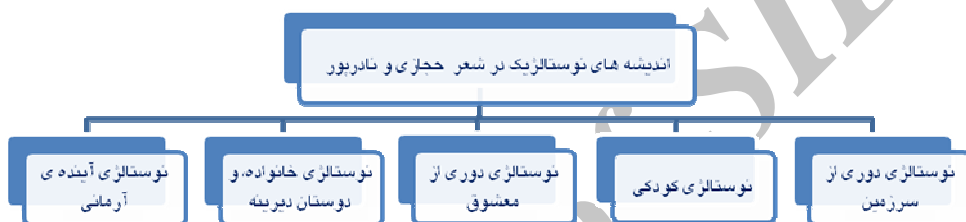
از مهمترین عوامل تاثیرگذار در ایجاد حالت نوستالژی در شاعر و یا نویسنده، مسائل سیاسی اجتماعی، مشکلات فردی، ویژگی‌های روحی و روانی، و تأثیر مدرنیسم و صنعت جهان معاصر بر روابط و روحیه‌ی انسان‌ها می‌باشد (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۵-۱۷۹).

مکتب رمانتیسم، در جنبه‌های محتوا و زیرساخت ویژگی‌ها و اصول خاصی دارد که مهمترین آنها عبارتند از: بازگشت به طبیعت، تأکید بر آزادی از هر محدودیتی، فردگرایی، درون‌گرایی، عشق، گریز و سیاحت، توجه به افسانه‌های ملی، اساطیر بدوی و فرهنگ عامیانه، کشف و شهود و توجه به احساسات و عواطف (خضری، ۱۳۸۵: ۱۵۷) بدین صورت که رمانتیسم‌ها از زمان و مکان موجود به سوی زمانها و فضاها دیگر کوچ کرده، گاه به زمان گذشته، گاه به زمان آینده، گاه به عالم خیال و گاه به دامن طبیعت پناه می‌برند، و در نهایت از اجتماع موجود به تأثرات دردناک افراطی و عوالم حزن انگیز و مرگ پناه می‌برند (سید حسینی، ۱۳۶۶: ۹۲) (سه یرووی میشل، ۱۳۸۳: ۱۳۲) و تمامی این حالات را در قالب خاطرات، در آثار خود منعکس می‌نمایند. هنرمند رمانتیک از اوضاع جدید، آشفتگی‌ها و پیشرفت‌های مدرن که به زعم او زندگی را به تباهی می‌کشاند، ناراضی است و در پی تغییر واقعیت‌ها و اوضاع می‌افتد اما موفق نمی‌شود. بنابراین راهی به جز نقد واقعیت‌های موجود و بازگشت به گذشته را پیش روی خود نمی‌بیند، پس مشتاقانه و با حسرت آرزوی بازگشت به گذشته یا به تعبیر روسو «بازگشت به طبیعت» را در سر می‌پروراند. برخی از رمانتیسم‌ها در سفرهای رویایی خود، آرزوی یافتن محیطی زیبا، مجلل و بالاخره آن زیبایی مطلوب یعنی بهشت گمشده یا آرمانشهر می‌باشند (فورست، ۱۳۷۵: ۵۵).

بنابراین، روشن است که تمامی این اصول و معتقدات، همان اصول و معتقدات شاعری است که دچار حالت نوستالژی گشته و شعرش را سرشار از اندیشه‌های هنرمند رمانتیسم نموده است.

۲-۲. اندیشه‌های نوستالژیک در شعر دو شاعر

در تعریف نوستالژی، مشخص شد که هر نوع احساس دلتنگی و حسرت برای بازگشت به گذشته و یا آینده‌ای آرمانی را نوستالژی می‌گویند؛ خواه این بازگشت، بازگشت به وطن، معشوق، کودکی و نوجوانی، خانواده، آشنایان، اساطیر کهن، و حتی دلتنگی برای آینده‌ای آرمانی باشد. بر اساس این تعریف و با بررسی دفترهای شعری دو شاعر مشخص شد که ممتزین اندیشه‌های نوستالژیک شعر دو شاعر، در جدول زیر قابل طرح است:



۲-۲-۱. نوستالژی دوری از سرزمین

از دیدگاه روانشناسان، غم غربت درماندگی یا اختلالی است که به وسیله‌ی جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می‌شود. و به عبارتی دیگر، احساس غربت یک حالت هیجانی، انگیزشی، و شناختی پیچیده است که حاکی از غمگینی، تمایل به بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر درباره خانه است. و واکنش‌هایی در مقابل جدایی افراد مورد علاقه و مکانهای آشنا را نیز در بر می‌گیرد (Archer, 1998: P. 407) (Thurber, 1999.P.88). تیبورگ احساس غربت را یک حالت روانی و عادی برای انسان می‌داند که با خلق افسرده، شکایت جسمانی و بازخوانی گسترده‌ی اندیشه درباره‌ی خانه و آرزوی بازگشت به خانه و محیط آشنا مشخص می‌شود. احساس غربت مفاهیمی مانند: اضطراب جدایی، غم و اندوه و افسردگی دارد (tiburg, 1997,P. 802).

در حوزه‌ی ادبیات نیز هرگاه شاعر و یا نویسنده، شعر یا نوشته‌ی خویش را، آمیخته با احساسی از دل‌تنگی همراه با حسرت و اضطراب برای سرزمین خود نماید فردی غربت زده و دل‌تنگ برای سرزمین نامیده می‌شود. حجازی که برهه‌ای از عمر خود را در دیار غربت (فرانسه) گذرانیده، اغلب شعرش رنگ و بوی دوری از سرزمین گرفته است. یکی از مهمترین سروده‌های حجازی که به نحو تاثیرگذاری گویای دل‌تنگی‌اش برای روستایش است، سروده‌ی «سَلَّةُ لَيْمُونٍ» است؛ شاعر در این سروده به زیبایی هرچه تمام و با تصویرگری خلاق، کودک روستایی را به تصویر می‌کشد که با سب‌دی از لیمو به شهر سفر کرده تا با فروش آنها نان به خانه آورد؛ حجازی با یادآوری آن طفل و سب‌دی لیمویش، بسیار دل‌تنگ روستایش و سادگی مردمانش می‌گردد: «سَلَّةُ لَيْمُونٍ! / تَحْتَ شُعَاعِ الشَّمْسِ الْمَسُونِ / وَقَعَتْ فِيهَا عَيْنِي / فَتَذَكَّرْتُ الْقَرْيَةَ!» (حجازی، ۱۹۸۲: ۱۲۷).

«سب‌دی لیمو! / در پرتو تیغ‌وار خورشید / چشمانم در آن سب‌د افتاد / و روستا را به یاد آوردم.» حجازی همچنین در سروده‌ی «أغنية أكتبر» در قالب آوازی محزون، بازگشت به وطنی را آرزو می‌کند که آسایش، امنیت و خوشبختی را برای او به ارمغان بیاورد: «أحلمُ يا مدينتي فيكِ بحُبِّ هادئٍ / يَمْنَحُنِي الرَّاحَةَ وَ الْإِيْمَانَ / أَحْلَمُ يَا مَدِينَتِي فِيكَ بِأَنْ نَبْكِي مَعاً / إِذَا بَكَتْ عَيْنَانِ / بِأَنْ أُسِيرُ ذَاتَ يَوْمٍ قَادِمٍ / تَحْتَ نَهَارٍ يَسْعُدُ الْإِنْسَانَ» (همان، ۱۹۸۲: ۳۷۵). «ای شهر من، با عشقی آرام تو را آرزو می‌کنم / تا مرا آسایش و امنیت بخشد / ای شهر من، تو را آرزو می‌کنم که با هم گریه کنیم / آنگاه که چشمانم گریست / تا روزگاری که در راه است، روزی که انسان خوشیخت می‌گردد، راه بروم.»

شاعر در سروده‌ی «الرَّحْلَةُ إِلَى الرَّيْفِ» با بهره از طبیعت، زادگاه دوران کودکی‌اش را بانگ می‌زند و از نسیم خوشگوار، غروب، زمستان، مرغزارهای آنجا می‌سراید: «يا مُوطِنِي الْقَدِيمُ / نَسِيمُكَ الْحَامِلُ قَطْعَانَ الْغُيُومِ / فِيهِ مِنَ الْغُرُوبِ وَ الشِّتَاءِ وَ الثَّبَاتِ / الْعَبْقُ الْوَسْنَانِ وَ الْأَحْزَانِ / وَ الذِّكْرِيَّاتِ...» (همان، ۱۹۸۲: ۴۴۴).

«ای سرزمین قدیم من / نسیم تو توده‌های ابر را با خود دارد / در آن، از غروب و زمستان و گیاه / رایحه‌ی خوش زنی چشم فروهشته و اندوه‌ها / و خاطرات است...».

شاعر در سروده‌ی «لَمَنْ تُغْنِي»، سروده‌هایش را متعلق به مردمان روستایش می‌داند و آنها را شایسته‌ی واژگان شعرش می‌داند؛ سپس از دیار غربت، ارادت و حسرتش را به روستا و هم روستایی‌هایش اینگونه بیان می‌کند: «إِنِّي أَحْبَبْتُ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ فِي الرَّيْفِ الْبَعِيدِ / وَإِلَيْكَ جِئْتُ، وَفِي قَمِي هَذَا النَّشِيدُ...» (همان، ۱۹۸۲: ۱۲۲) «ای انسانی که در روستایی دور هستی تو را دوست دارم / و به سوی تو آمدم، و در دهانم این آواز است...».

او سپس در همین سروده، خودش را روستازاده‌ای می‌داند که خانواده را ترک گفته و به غربت رو نهاده و اکنون دلتنگ آن روستا و قبریست که پدرش در آن مدفون است؛ سپس دنبال راهیست برای ورود به قلب روستایش: «أنا ابنُ ريفٍ / ودَّعْتُ أهلي وانتجعتُ هنا / لكنَّ قَبْرَ أَبِي بِقَرِيبَتِنَا هُنَا، يَحْفُهُ الصَّبَارُ / وَ هُنَاكَ، مازالت لنا في الأفقِ دارُ / أينَ الطَّرِيقُ إِلَى قُودَاكِ؟...» (همان، ۱۹۸۲: ۱۲۳).

«من روستا زاده‌ای هستم / که خانواده‌ام را بدرود گفته‌ام و اینجا سکنی گزیده‌ام / اما قبر پدرم در روستایمان آنجا، خس و خارش در برگرفته / و آنجا همواره ما را در دور دست خانه‌ای است / کجاست راهی به قلب تو؟...»

وی همچنین در سروده‌ی «هَذِهِ مَدِينَتِي» نهایت دلتنگی و حسرتش را برای سرزمین بیان می‌کند؛ او با حالتی غیر قابل باور برای خویش، خودش را آواره‌ی غربت و مطرود از خانه معرفی می‌کند و روستایش را دور از خود: «لَقَدْ طُرِدْتُ الْيَوْمَ / مِنْ عُرْفَتِي / وَصِرْتُ ضَائِعًا بَدُونِ اسْمٍ / هَذَا أَنَا، وَ هَذِهِ مَدِينَتِي!» (همان، ۱۹۸۲: ۱۲۴).

«امروز از اتاقم طرد گشتم / و مجهول، گم گشتم / این منم / و این همان شهر من است!».

اما نادرپور، شاعر توانای معاصر ادبیات فارسی، که سفرهایی به کشورهای اروپایی از جمله فرانسه داشته، بسیاری از اشعارش را به موضوع دل‌تنگی برای ایران، ایران اساطیری و روستایش اختصاص داده است.

یکی از سروده‌های مشهور نادرپور در وصف دل‌تنگی عمیقش برای روستایش، سروده‌ی «آینده‌ای در گذشته» است. شاعر در این سروده به طور کامل به بیان خاطرات خود در روستا می‌پردازد؛ او این روستا را از لحاظ جغرافیایی در ذهن خود ترسیم می‌کند و آنجا را زادگاه کودکی خود می‌داند: «آن روستای دامنه‌ی البرز / کز خاوران به چشمه‌ی خورشید می‌رسید / وز باختر به ماه / جغرافیای کودکی من بود...» (نادرپور، ۱۳۸۲: ۸۳۹) سپس در پایان، اشتیاق و دل‌تنگی خود را نسبت به آنجا اینگونه بیان می‌کند: «خُرّم دیار کودکی سبز من کجاست؟ / تا گل کند دوباره در او خنده‌های من / خشتی نمانده است که بر خاک او نهم / ویران شد دست دهکده‌ی دلگشای من / البرز کو؟...» (همان، ۱۳۸۲: ۸۴۳).

شاعر در سروده‌ی «طلوعی از مغرب» خود را در روزگاران خوش گذشته متصور می‌شود و تنها یاد آن روزگاران و وطنش را آرام‌بخش خود در دیار غربت می‌داند: «ای سرزمین کودکی من! / ای خاک یادگار / ای لوح جاودانه‌ی ایام / ای پاک، ای زلال‌تر از آب و آینه / من، نقش خویش را همه جا در تو دیده‌ام / تا چشم بر تو دارم، در خویش ننگم» (همان، ۱۳۸۲: ۷۹۱).

طبیعت یکی از عناصر پرکاربرد شعر نادرپور است که اغلب برای بیان شدت اشتیاقش به وطن، از آن بهره می‌گیرد. در سروده‌ی «بر آستان بهاران» با ابیاتی پرسشی، باد سحرگاهی را بانگ می‌زند و از او می‌خواهد که بوی سرایش را برایش به ارمغان آورد و او را به سرایش ایران بازگرداند: «کجاست باد سحرگاهان، که در صفای پس از باران / کُند به یاد تو ای ایران! به بوی خاک تو مهمانم؟» (همان، ۱۳۸۲: ۸۴۵).

شاعر همچنین در سروده‌ی «زمزمه‌ای در شب» با جملاتی پرسشین، با حسرتی جانکاه و طشش را بانگ می‌زند و آرزوی در آغوش گرفتنش را دارد: «کجایی ای دیار دور، ای گهواره‌ی دیرین / که از نو تن به آغوش سپارم در دل شب‌ها / به لالای نسیمت، کودک آسا، دیده بر بندم / به فریاد خروست دیده بردارم ز کوکب‌ها / سپس، صبح ترا بینم که از بطن سحر زاید؟» (همان، ۱۳۸۲: ۹۲۳).

نادرپور همچنین در برخی از اشعارش، از ایران اساطیری و ایران باستان یاد می‌کند و آن ایران را جلوه‌گاه آتش زرتشت، و موضع بی‌قرار ساختن چشمان خویش می‌داند: «ای جلوه‌گاه آتش زرتشت! / شب گرچه در مقابل من ایستاده است، چشمانم از بلندی طالع به سوی توست / وز پشت قله‌های مه‌آلود زمین / در آسمان صبح تو پیداست اخترم» (همان، ۱۳۸۲: ۷۹۱).

۲-۲-۲. نوستالژی کودکی

شاعر دل خسته از زندگی، همواره به عصر طلایی خود می‌نگرد و در خاطراتش، کودکی و خردسالی خویش را مرور می‌کند. از نظر فردریش شگل، کودکی دوره‌ی پهلوانان، عشق و افسانه‌ی پریان است که شاعر رمانتیک، به آن توجه ویژه و با حسرت از آن یاد می‌کند (سه‌یر، ۱۳۸۳: ۱۳۲).

حجازی به همان دلیل جدایی و دور افتادن از وطن خود، در برخی از اشعارش از کودکی‌اش بسیار سروده است. اما نکته‌ی قابل توجه این است که حجازی اغلب از کودکی خویش، به نیکی یاد نمی‌کند او بارها در مجموعه‌های شعری‌اش از کودکی روستایی، فقیر و پرکار سروده است که بی‌تردید این کودک، همان کودکی خود شاعر است. نمود واضح این سخن را سروده‌ی «سلة لیمون» آشکار می‌کند که در ذیل نوستالژی دوری از وطن بیان شد.

اما یکی دیگر از سروده‌هایی که حجازی به این نکته توجه می‌کند سروده‌ی «یا هوای علیک یا مُحَمَّد» است؛ او در این سروده، ضمن نجوایش با محمد (برادر ناتنی‌اش)، خاطرات دوران نا بکام کودکی‌اش را یادآور می‌شود، زمانی که پس از مرگ پدرشان تنها شدند و با مشکلات و

کاستی‌ها گذران حیات کرده‌اند. حجازی در پایان این سروده از محمد می‌خواهد با نواختن گیتارش، کودکی مظلومانه‌اش، زمان مرگ پدرش، روستای سر سبزش و در نهایت آوارگی‌اش را متذکر او گردد: «فَاضْرِبِ... / بِطُفُولِنَا الْمَظْلُومَةَ! / بِأَيْبِنَا الْمُحْتَضِرِ الْأَشْيَبِ! / بِالذَّرْبِ الصَّاعِدِ مِنْ مَنَزِلِنَا / ... اضْرِبِ بَشَرْدُنَا بَيْنَ الطَّرِيقِ الْمَسْدُودَةِ...» (حجازی، ۱۹۸۲: ۵۱۹).

«بنواز... / برای کودکی مظلوم مان / برای پدر پیر دم مرگمان / برای راه دم منزلمان... / بنواز برای آوارگی مان در میان راههای بسته».

حجازی در سروده‌ی «الرَّحْلَةَ إِلَى الرَّيْفِ» پس از وصف جلوه‌های جمال روستایش و بیان اشتیاقش برای بازگشت به آنجا، از خاطرات کودکی و دوستان دوران کودکی‌اش اینگونه می‌سراید: «يَا مُوْطِنِي الْقَدِيمِ / نَفْسِي الَّتِي أَعْتَقْتُهَا مِنْ سَجْنِهَا الرَّحِيلِ / تَطُوفُ فَوْقَ جَوْكِ النَّبِيلِ / تَلْتَمِسُ الْعُمَرَ الَّذِي انْقَضَى هُنَا / تَلْتَمِسُ الَّذِي نَمَّا مِنَ الشَّجَرِ / وَمِنْ رُفَاقِ الضَّحْكِ وَ الْبُكَاءِ، / إِخْوَةَ الطُّفُولَةِ...» (همان، ۱۹۸۲: ۴۴۵).

«ای سرزمین قدیم من / روحم را که، از زندان کوچش آزاد کردم / بر فراز فضای عطرآگین تو می‌گردد / و عمری را که اینجا (سرزمین) سپری گشته التماس می‌کند / آنی (عمری) را التماس می‌کند که از درخت / و از دوستانی که در شادی و غم (با من) بوده‌اند، روییده / از دوستان دوران کودکی...»

نادرپور نیز در سروده‌ی «گشت و بازگشت» از کودکی خود می‌سراید؛ آنگاه که دنبال مادر و پدر خود می‌گردد تا از آنان خبری باز یابد اما خانه را خالی از صدای آنان می‌یابد: «دیار کودکی‌ام را قدم زنان دیدم / در آن قلمرو اوهام در به در گشتم / فضای خانه، تهی از صدای مادر بود / به کوچه آمدم و در پی پدر گشتم / از این دو گمشده خود، نشان چه دیدم - هیچ...» (نادرپور، ۱۳۸۲: ۵۶۲).

اما در قصیده‌ی «سپید و سیاه» حس نوستالژی شاعر عمیقتر می‌شود و با بازگو کردن ایام خوش دوران دبستان، خاطرات درس و کلاس و مدرسه احساس لذت می‌کند: «سالیان خشم و

سالیان مهر/ سالیان ابر و سالیان آفتاب/ سالیان گل- میان دفتر سفید/ پر- میان صفحه کتاب- / سالیان همزبانی قلم/ با مداد سوسمار اصل/ سالیان جامه‌های کازرونی چهار فصل/ چهره‌های ساده عروسکی/ سالیان سبز/ سالیان کودکی...» (همان، ۱۳۸۲: ۶۶۸).

۲-۳. نوستالژی دوری از معشوق

عشق ورزیدن، ویژگی خاص دنیای انسانهاست که از آغاز آفرینش تاکنون، با جلوه‌های رنگارنگ و دلنشین خود، رنج حیات را برای انسان تحمل‌پذیر کرده است. عشق و زیبایی همواره همراه و مکمل با یکدیگر بوده‌اند (مختاری، ۱۳۷۷: ۶۸).

سروده‌ی «حُبُّ فِي الظَّلَامِ» یکی از گویاترین سروده‌های حجازی برای بیان دلنگی و حسرت جانکاهش از دوری معشوق است. او در این سروده وجودش را همه برای معشوق می‌داند، و با تکرار (أَحْبَبُ) سعی دارد که صداقتش را در عشق به محبوب اثبات کند؛ و سپس در ابیات پایانی این سروده با خطابِ سوسوی نور چراغ‌های شهر، از صفای عشقش با معشوق نجوا می‌کند و گله از دوری او و تنهایی خودش در دیار غربت می‌کند: «أُنَاجِي ضِيَاءَ الْمَدِينَةِ / إِذَا مَا تَرَاقَصَ تَحْتَ الْجُسُورِ / أَقُولُ لَهُ.. يَا ضِيَاءَ اِرْوِ قَلْبِي فَإِنِّي أُحِبُّ! / أَقُولُ لَهُ.. يَا أُنَيْسَ الْمَرَآكِبِ وَ الرَّأحِلِينَ أَجِبْ / لِمَاذَا يَسِيرُ الْمُحِبُّ وَحِيداً؟» (حجازی، ۱۹۸۲: ۱۹۱-۱۹۲).

«با روشنای شهر نجوا می‌کنم/ آنگاه که کنار دیوارها می‌درخشد/ به او می‌گویم.. ای نور برای قلبم بخوان، چرا که من دوست دارم/ به او می‌گویم. ای همنشین مرکب‌ها و کوچ‌کنندگان، پاسخ بده/ چرا عاشق تنها می‌رود؟».

همچنین حجازی در سروده‌ی «أَغْنِيَةَ اِنْتِظَارِ» از انتظار طولانی‌اش برای معشوق اینگونه می‌سراید: «أَنَا هُنَا عَلَى الطَّرِيقِ يَا حَبِيبِي أَنْتَظِرُ / وَفِي فَمِي ابْتِسَامَةٌ، تَمُوتُ ثُمَّ تَزْدَهْرُ...» (همان) «ای معشوقم! من اینجا کنار راه تو منتظرم/ و در دهانم لبخندیست، که میمیرد و شکوفا می‌گردد».

سپس خواهان یک دم دیدار اوست تا خودش را با تمام وجود فدای او کند: «إِقْبَلْ إِلَيَّ مَرَّةً، ... / سأوقد الشموعَ لك / وأعزف القيثارة لك...» (همان، ۱۹۸۲: ۱۹۵-۱۹۶). «یک بار به من روی کن... / شمع‌ها را برایت روشن کنم / و برایت گیتار بنوازم...».

شاعر در سروده‌ی «هَدِيَّةُ عِيدِ الْمِيلَادِ» در آن سوی مرزهای غربت دلتنگ معشوقه‌اش می‌گردد؛ او خود را همدم و یگانه دوستدار معشوق می‌داند و به خاطر عدم حضورش در جشن تولد بیست سالگی عشقش افسوس می‌خورد: «حَبِيبَتِي... / فِي مَطْلَعِ الْعِشْرِينَ، غَيْرَ أَنَّهَا / بَرِيئَةٌ، كَطْفَلَةٍ تَضْحَكُ فِي مَهْدِهَا / حَزِينَةٌ كَامْرَأَةٍ فِي أُخْرِيَاتِ عُمْرِهَا / تَبْكِي عَلَيَّ مَجْدَهَا! / مَنْ أَلَذِي غَنَّى لَهَا / فِي عِيدِ مِيلَادِهَا وَمَنْ بَكَى؟ / حِينَ رَأَى الدَّمْعَةَ فِي خَدَّهَا!» (حجازی، ۱۹۸۲: ۳۲۴). «معشوق من... / نزدیک بیست سالگی هست، اما او / بسان طفلی که در گهواره می‌خندد، بی‌گناه هست / غمگین بسان زنی است که در پایان عمرش / بر دوران شکوفایی خود می‌گرید. / چه کسی برای او در روز تولدش آواز خواند؟ / و چه کسی برایش گریست؟ / آنگاه که اشک را بر گونه‌هایش دید!».

حجازی در سروده‌ی «كَانَ لِي قَلْبٌ» داستان عاشقی را ترسیم می‌کند که پس از سالها فراق از معشوقه، به خانه بازگشته ولی حال خانه را خالی از معشوق می‌یابد و آرام آرام با نجوای درون، اشتیاق و آرزوی دیدار عشقش را این چنین بازگو می‌کند: «مَلَائِكِي طَيْرِي الْعَائِبُ / تَعَالَى... / تَعَالَى يَا طَعَامَ الْعُمْرِ! / وَدَفَاءَ الْعُمْرِ! / تَعَالَى لِي» (حجازی، ۱۹۸۲: ۱۱۶). «پناهگاه من آن پرنده‌ی پنهان است / بیا... / بیا ای غذای وجود من! / و گرمای وجود من / بیا نزد من».

نادرپور در ابیات پایانی سروده‌ی «نوید»، با خیالی کاملاً شاعرانه طنین گامهای معشوقی را می‌شنود که از دور دست به گوشش می‌رسد: «طنین گام تو هرشب / به گوش می‌رسد از آستان آمدن تو / خوشا گذار تو بر من / خوشا گشودن دل بر صدای در زدن تو / خوشا طلوع تو در من / خوشا دمیدن خورشید عشق از بدن تو» (نادرپور، ۱۳۸۲: ۶۹۹).

در جایی دیگر او که خود را بیگانه و در دیار غربت بدون همدم می‌بیند، آنقدر دلتنگ می‌شود که یار را در دیار غربت نزد خود متصور می‌شود: «آه ای عزیز دور! / آیا تو در پناه کدامین در، / یا در پس کدام درخت ایستاده‌ای؟ / آیا به شهر من پا نهاده‌ای؟...» (همان، ۱۳۸۲: ۷۸۷).

شاعر در سروده‌ی «عاشقانه‌ها» شعرش را به طور کامل وقف معشوقش می‌کند؛ او که خود را آواره‌ی غربت می‌یابد، شوق دیدار او را در سر دارد و حتی آرزو می‌کند او را در خواب ببیند: «ای مهربانِ دور! / اکنون که بر دو سوی جهان ایستاده‌ایم / آیا ترا به خواب توانم دید؟ / یا در پگاه روشن بیداری / آیا دوباره نام عزیزت را / در اوج لحظه‌های شگفت یگانگی / نجوا کنان به گوش تو خواهم گفت؟ / ای کاش در سیاهی آن شب که با تو رفت: از بوی گیسوان تو می‌مُردم / کاش آن شب از کرانه‌ی آغوش / یکسر به بیکرانی، پرتاب می‌شدم...» (همان، ۱۳۸۲: ۸۰۲).

۲-۲-۴. نوستالژی خانواده و دوستان دیرینه

یکی دیگر از جلوه‌های مهم نوستالژی که در اثر دوری شاعر از وطن و خانواده، به صورت ناخودآگاه در وی متجلی می‌شود، دلتنگی او برای پدر و مادر، دوستان قدیم، مشاهیر، شاعران عصور قبل و شخصیت‌های برجسته‌ی هم‌عصر وی است. بنابراین با توجه به این که هر دو شاعر، برهه‌ای از زندگی خود را در فرانسه و یا به طور کلی در دیار غربت گذرانده‌اند، اشعاری را با درون مایه‌ی دلتنگی برای خانواده، دوستان و آشنایان دیرینه سروده‌اند.

حجازی سروده‌ی «رسالةٌ إلی مدینةٍ مَجْهولةٍ» را با نامه‌ای به پدرش شروع می‌کند و تا پایان قصیده از غم‌های خود و دلتنگی‌اش برای پدر سخن می‌گوید، او که از غربت به تنگ آمده و دیدار پدر برایش آرمان گشته است، حتی توقع خواندن نامه‌اش را از پدر ندارد بلکه فقط از او دیدار رویش را می‌خواهد اگرچه در رؤیا باشد: «أبی.. / إلیکَ حَیثُ أنتَ / ... إلیکَ فی مَدینةِ الموتی، الیکَ حَیثُ أنتَ / أُولی رَسائِلی، / وإِنَّها رَسالةٌ حَزینةٌ حَزینةٌ / بَغیرِ حدٍّ / ... فأقرأ

رسالتی و لا ترد / وإن أهاجت شوقك القديم للكلام / هب لي لقاء في المنام!...» (حجازی، ۱۹۸۲: ۲۲۲) او آنقدر دل‌تنگ پدر است که این ابیات را تا بیان قصیده چندین بار تکرار می‌کند. «پدرم... به سوی تو، آنجا که تو هستی... به سوی تو، در شهر مردگان، به سوی تو، آنجا که تو هستی / نامه‌های آغازینم (را می‌فرستم) / و آنها نامه‌هایی، بسیار حزین و ناراحت‌کننده- اند / بدون قید و شرط... نامه‌ی مرا بخوان و پاسخ‌نگوی / و اگر اشتیاق گذشته‌ی تو برای سخن گفتن لبریز گشت / فقط دیدارت را در خواب، به من ببخشای!...».

حجازی در سروده‌ی «إلى اللقاء» برای دروی دوستانش احساس دل‌تنگی می‌کند، او در این ابیات از اشتیاقش به همزیستی دوباره با دوستان روستانشین خود می‌سراید و آرزو می‌کند که ای کاش در سکوت و آرامش روستا با همدیگر بودند: «يا أصدقاء... / يَا لَيْتَنَا هُنَاكَ / نَسِيرُ تَحْتَ صَمْتِهِ الْعَمِيقِ / وَثُورِهِ الْمُضْطَبِّبِ الرَّفِيقِ / جَزِيرَةً مِنَ الْحَيَاةِ / يَنْسَابُ دِفْءُ زَرْعِهَا عَلَى الْمِيَاهِ... / يا أصدقاء!» (همان، ۱۹۸۲: ۱۳۱).

«ای دوستان... / ای کاش ما آنجا بودیم / در سکوت عمیق آنجا، و نور مه آلود و کم‌رنگ آنجا قدم می‌زدیم / (آنجا) جزیره‌ای از زندگی است / گرمای کشتزارش بر آنها در جریان است / ... ای دوستان!».

نادر پور نیز در سروده‌ی «نامه» با نوشتن نامه‌ای به مادرش، ابراز دل‌تنگی‌اش را به او اعلام می‌کند؛ شاعر پس از بیان شیطنت‌های دوران کودکی و نوجوانی و اذیت کردن مادرش، در نهایت از او طلب بخشش می‌کند و روزگار را عامل جدایی خودش از مادر می‌داند: «مادر، من آن امید ز کف رفته‌ی توام / درد مرا مپرس و گناه مرا ببخش / ... مادر تو بی‌گناهی و من نیز بی‌گناه / اما سزای هستی ما، در کنار ماست / از یک‌دیگر رمیده و بیگانه مانده‌ایم / وین درد، درد زندگی و روزگار ماست!» (نادریور، ۱۳۸۲: ۱۸۹).

یکی از نکات قابل توجه شعر نادریور، وصف برخی از شخصیت‌های مهم علمی و ادبی عصور قبل از خود می‌باشد؛ چنانچه شاعر در ابیات پایانی سروده‌ی «نامه‌ای به نصرت رحمانی» با

حسرتی جانگداز از آن رفیق جوانی‌اش یاد می‌کند و رؤیای آن روزهای خوش را در سر دارد: «آه ای رفیق روز جوانبختی / بگذار تا دوباره در آینه بنگریم / شاید عکس روی جوانی را / در قاب کهنه‌اش بشناسیم... / ای مونس عزیز قدیم من / در ازدحام این همه تصویر / یا در میان این همه تزویر / آیا مرا تو باز توانی دید؟ / یا من تو را دوباره توام یافت؟» (همان، ۱۳۸۲: ۷۶۰-۷۶۱) همچنین نادرپور ارادت خاصی به سهراب سپهری داشته و در برخی از قصائدش به طور خاص از آن شاعر نام‌آور سروده؛ او در قصیده‌ی «سهراب و سیمرغ» ابراز ارادتش را با دل‌تنگی جانکاه نسبت به سهراب اینگونه بیان می‌کند: «از تو در خواب، شبی طعنه‌زنان پرسیدم: / راستی خانه‌ی سهراب کجاست؟» (نادرپور، ۱۳۸۲: ۸۳۳). نادرپور چندین بار این تک بیت را تکرار می‌کند تا بدین گونه نهایت دل‌تنگی‌اش را ابراز نماید.

۲-۲-۵. نوستالژی آینده‌ی آرمانی

همانطور که در تعریفات نوستالژی ذکر شد، یکی از اصول مکتب رمانتیسم، دل‌تنگی شاعر برای آینده‌ی آرمانی و ایده‌آل است؛ شاعر علاوه بر اینکه از دل‌تنگی‌هایش برای گذشته می‌سراید و دچار حسرتی جانکاه می‌گردد، آرزوی آینده‌ی خوش و درخشان برای خود و مردم شهرش می‌کند و منجی نجات بخشی را مدد می‌جوید.

حجازی سروده‌ی «خَمْسُ أَغْنِيَاتٍ لِلشَّيْءِ الْمَنَسِيِّ» در قالب پنج آواز ریتیمیک می‌سراید. و در هر کدام از آوازه‌ها خواسته‌ای را مطرح می‌کند؛ محتوای اصلی همه‌ی آنها نبود نجات بخش و شهری آرمانی است؛ او در آواز سوم این قصیده، هم‌نوا با هموطنانش، شهری را تمنا می‌کند که مردمش را آسایش، امنیت، صفا و خوشی ببخشد: «تَبْحَثُ عَنْ مَدِينَةٍ تَمْنَحُنَا الْأَمَانَ / تَمْنَحُنَا الرَّغِيفَ وَالْخَمْرَةَ وَالْوَجْهَ الْجَدِيدَ / تَمْنَحُ وَقْتَهَا السَّعِيدَ / لِابْنِهَا الَّتِي ذَوِي جَمَالِهَا، وَ نَاءً بِالصَّبْغَةِ وَجْهَهَا الْمُهَانَ!» (حجازی، ۱۹۸۲: ۵۶۲).

«شهری را می‌جویم که ما را امنیت ببخشد / ما را نان، شراب و چهره‌ی جدید بخشد /
(شهری که) وقت خوشبختی‌اش را به فرزندش ببخشد، فرزندی که زیبایی‌بخش شهر هست، و
چهره‌ی ناخوشایند شهر را از آن، کاملاً دور کند!».

شاعر همچنین در سروده‌ی «الرَّحْلَةُ ابْتَدَأَتْ» امید آمدن منجی نجات‌بخشی را نوید می‌دهد که
سرنوشت امت به دست اوست: «يَأْتِي غَدًا فِينَا! وَيَكْمِلُ فِي مَسِيرَةِ شَعْبِنَا الْمَقْهُورِ دَيْنَهُ / يَأْتِي
غَدًا فِينَا! / وَيَجْعَلُنَا لَهُ جُنْدًا وَ حَاشِيَةً، / وَيَجْعَلُ مِن مَنَازِلُنَا حُصُونَهُ / يَأْتِي غَدًا فِينَا!...» (همان،
۱۹۸۲: ۴۸۵).

«او فردا، پیش ما می‌آید! و دین خود را در روند سرنوشت مردم شکست خورده‌ی ما کامل
می‌کند / او فردا، پیش ما می‌آید / و ما را سرباز و حامی خویش قرار می‌دهد / و خانه‌های ما
را دژهای خویش قرار می‌دهد / او فردا، پیش ما می‌آید!...».

و بدین گونه سعی در تسکین غم و اندوه درونی خود و مردم شهرش دارد. سپس در همین
سروده نهایت اشتیاقش را برای آمدن چنین نجات‌بخشی با جملاتی سوالی مطرح می‌کند: «مَنْ
الَّذِي سَيَقِيمُ لِلْفُقَرَاءِ مَمْلَكَةً وَتَبْقَى أَلْفَ عَامٍ؟ / وَ مَنْ الَّذِي سَعُوذُ تَحْتَ جَنَاحِهِ لِيُبَوِّتَنَا؟ / نَحْيًا
وَ تَسْعُدُ بِالْحَيَاةِ...» (همان، ۱۹۸۲: ۴۹۷).

«چه کسی برای مستمندان، حکومتی بنا می‌نهد؟ و هزار سال باقی می‌ماند؟ / و چه کسی است
که، زیر بالهایش به خانه‌ی ما بازگردیم؟ / زندگی کنیم و خوشبخت زندگی کنیم...».

نادریور که بخشی از دوره‌ی دوم زندگی‌اش را در فرانسه و کشورهای خارجی گذرانده،
همچون حجازی در برخی از قصائدش ندای آزادی و امنیت را برا مردم شهرش سر می‌دهد، و
تحقق این آرزو را تنها توسط نجات‌بخشی توانا و آرمانی می‌داند. او در سروده‌ی «مینیاتور»،
که هراس آینده‌ی ناخوشایند را دارد، رؤیای آینده‌ی خوشایند را اینگونه از خداوند می‌طلبد:
«وین آرزو مراست که بعد از هزار سال / نقاش روزگار، به رغم گذشته‌ها / آینده‌ای به کام
دل من رقم زند / لیکن، هراسناک از آنم که آسمان / آینه‌ای شکسته نهد در برابر...» (نادریور،

۱۳۸۲: ۸۶۴). او همچنین در سروده‌ی «بر صلیبی دوگانه» آرزوی دیدار نجات‌بخشِ وطنش را اینگونه می‌سراید: «آه ای که در آفاق چشمت باز می‌بینم / هنگامه‌ی خورشید و باران را / گر خنده‌ی مهر تو در اشک ملال تو / صد طاق نصرت-بهرت از رنگین کمان- سازد / تا بازگرداند به سوی من بهاران را / از آسمان کی می‌تواند بر زمین آورد: / اندیشه‌ی من، این مسیح روزگاران را» (همان، ۱۳۸۲: ۷۴۵).

۲-۳. نوستالژی و تغییر در سبک شعری دو شاعر

یکی از مهمترین ویژگی‌های شعر معاصر، ارتباط تنگاتنگ مضمون و ساختار شعر است. بدین معنا که شاعر معاصر، علاوه بر انتقال مضمون شعر، تلاش می‌کند آن مضمون را در قالبی شگرف و تاثیرگذار بیان نماید. او برای این کار از واژگان متناسب با آن مضمون، تکرار کلمات یا واژگان، موسیقی خاص آن مضمون و سایر عناصر سبکی بهره می‌گیرد.

مهمترین و بارزترین شاخصه‌های سبکی برگرفته از نوستالژی در شعر حجازی و نادرپور در سه مورد قابل بررسی است: ۱- تکرار ۲- موسیقی ۳- استفهام شعری. البته این بدین معنا نیست که این سه عنصر نشانگر تمامی عناصر سبکی و ساختاری شعر دو شاعر باشد بلکه در اینجا منظور فقط، سبک برگرفته از حالت نوستالژی می‌باشد، یعنی سبکی که در نتیجه‌ی حالت نوستالژی در شعر دو شاعر پدید آمده است.

۲-۳-۱. تکرار

عنصر تکرار به عنوان یکی از ویژگی‌های سبکی مهم شعر معاصر عرب قابل طرح می‌باشد. که علاوه بر ویژگی‌های زبانی، شکلی و موسیقایی شعر دلالت‌های معنایی خاصی را به همراه دارد (راضی جعفر، ۱۹۹۹: ۹۹). این ویژگی به عنوان یکی از مهمترین و بارزترین عناصر سبک ساز مرتبط با مضمون نوستالژی در شعر حجازی و نادرپور است. دو شاعر با توجه به حالت نوستالژیک عمیقی که احساس می‌کنند ناخودآگاه برخی از واژگان یا عبارات را فراوان تکرار می‌کنند.

به عنوان مثال حجازی آنجا که از دلتنگی اش برای سرزمین می‌سراید، دو واژه‌ی «أحلم» و «هناک» را هر کدام دو مرتبه تکرار می‌کند که این دو واژه دلالت خوبی با معنای نوستالژی دوری از سرزمین و میزان اشتیاقش برای سرزمین دارد. یا آنجا که برای دوران کودکی خویش ابراز تحسر می‌کند واژه‌ی «تعالی» را سه مرتبه تکرار می‌نماید که این تکرار نیز متناسب با مضمون طلب یار و دلتنگی برای او استهمچنین شاعر آنجا که برای دوستانش دلتنگ گشته، واژه‌ی «أصدقاء» را تا پایان سروده‌اش سه مرتبه تکرار می‌کند؛ این تکرار علاوه بر آهنگین ساختن سروده، خوشایند بودن یک خط صوتی برای گوش مخاطب، حمایت از یکپارچگی شعر و ساختار بخشی شعر، در انسجام معنایی یا تاکید بر هسته‌ی اصلی پیام شاعر که همان حالت نوستالژیک است نیز بسیار قابل توجه است. همچنین حجازی در بخش نوستالژی آینده‌ی آرمانی، در سروده‌ی «الرَّحْلَةُ ابْتِدَاءُ»، آنجا که برای آمدن منجی نجات‌بخش می‌سراید، عبارت: «يَأْتِي غَدًا فِينَا!» را چهار مرتبه تکرار می‌کند. که این تکرار نیز مناسبت خوبی با معنای دلتنگی عمیق شاعر و اشتیاق سرشارش برای آمدن منجی نجات بخش دارد.

نادرپور نیز در شعرش واژگان و کلمات متعددی را تکرار می‌کند، او در سروده‌ی «سپید و سیاه» در مقطعی که برای دوران کودکی‌اش دلتنگ است، واژه‌ی «سالیان» را نه مرتبه تکرار می‌کند که علاوه بر آهنگین ساختن سروده، دلالت معنایی خوبی با دلتنگی شاعر برای ایام کودکی و سالهای از دست رفته دارد. همچنین تکرار ضمیر «تو» (شش مرتبه) در سروده‌ی «نوید» بسیار قابل توجه است. این تکرار دقیقاً متناسب با دوری از معشوق و انتظار می‌باشد.

اما آنچه که در اینجا بسیار قابل توجه هست این است که نادرپور علاوه بر تکرار واژگان، یک حرف خاص را نیز چندین بار در یک مقطع از سروده‌اش تکرار می‌کند که این تکرارها علاوه بر موسیقی آفرینی، نقش مؤثری در انتقال معنای نوستالژی دارد. نادرپور در سروده‌ی «نامه» آنجا که برای دلتنگی مادرش می‌سراید، علاوه بر تکرار کلمه‌ی مادر، حرف «میم» را شانزده مرتبه تکرار می‌کند که این تکرار نیز علاوه بر موسیقی آفرینی و ریتمیک ساختن سروده،

ارتباط خوبی با واژه‌ی مادر دارد، که با حرف «میم» شروع می‌شود؛ ای چه بسا شاعر آنقدر دل‌تنگ مادرش گشته که انگار حرف «میم» از واژه‌ی مادر را بر لبش دوخته‌اند و نمی‌داند چگونه از دل‌تنگی‌اش برای او بسراید.

۲-۳-۲. موسیقی

فرمالیست‌ها یکی از عوامل مهم در برجسته‌سازی اثر ادبی را موسیقی می‌دانند و آن را ویژگی ذاتی و جزء لا ینفک طبیعت شعر می‌دانند. اهمیت موسیقی شعر تا جایی است که یاکوبسن، ریتمیک بودن زبان شعر را یکی از برجسته‌ترین مشخصه‌های زبان شعر، نسبت به نثر می‌داند و موسیقی را عامل اساس در انسجام شعر معرفی می‌کند (erlich, victor; 1981, p 217).

نوستالژی به دلیل ایجاد حالت حسرت و اندوهی که در شاعر به وجود می‌آورد، او را بر آن می‌دارد تا شعرش را موسیقی و ریتم خاصی بخشد؛ به کارگیری قافیه‌های متعدد و آوزان عروضی نا مرتب، مختلف و حزن‌انگیز، هماهنگ با مضمون نوستالژی است.

از ورای تأمل در اشعار حجازی و نادرپور، ملزم نبودن دو شاعر به قافیه، آشکار است. دو شاعر با توجه به ظرفیتهای شکلی شعر معاصر و با توجه به حالات درونی خود، قافیه را متناسب با فضای معنایی مصرع‌ها، متفاوت آورده‌اند تا بدین گونه هم حالت نوستالژیک خود را به خوبی بازگو نمایند و هم شعر را حالتی ریتمیک و آهنگین بخشند؛ زیرا که اساساً در نقد ادبی جدید، تعدد قوافی، عاملی مهم در آهنگین ساختن شعر و به طور کلی موسیقی شعر می‌باشد (عبید، ۲۰۰۱: ص ۴۲).

اما تنها تفاوت دو شاعر در این است که حجازی در برخی از سروده‌هایش از قافیه‌ای استفاده نموده که متناسب با نوستالژی می‌باشد. به عنوان مثال حجازی در سروده‌ی «هدیهٔ عید المیلاد» که برای معشوق دل‌تنگ است، قافیه‌ها را با قافیه‌ی طویل و مختوم به «ه‌اء» به پایان برده که این اجتماع حرف «ه» با حرف «الف» کاملاً مناسب با فضای غم و اندوه است. اما پراکندگی و گوناگونی قافیه در شعر نادرپور به حدی است که اصلاً نمی‌توان برای اشعار او

قافیه‌ای را به طور مشخص بیان کرد. این نکته در نگاه کلی به دلیل ظرفیت خاصی است که شعر نو فارسی در مقابل شعر معاصر عربی دارا می‌باشد ولی در نگاه خاص، مهمترین دلیل برای این پراکندگی قافیه، در شعر نادرپور عمیق‌تر بودن حالت نوستالژی در شاعر است، به گونه‌ای که او را بر آن داشته تا شعرش را به نثر نزدیکتر و مخاطبش را مأنوس‌تر با فضای دل‌تنگی‌اش کند.

همچنین حجازی و نادرپور هر دو در هر مقطع از سروده‌هایشان، اوزان متفاوتی را به کار گرفته‌اند که این امر نیز علاوه بر موسیقی افزایی، مناسب با فکر اصلی هر مقطع یعنی نوستالژی می‌باشد.

۳-۳-۲. استفهام شعری

یکی از عناصر مهم و تاثیرگذار در دلالت شعر، اسلوب استفهام شعری است. به کارگیری این اسلوب در شعر معاصر و به خصوص شعر غربت و نوستالژیک، اساس این اشعار است؛ چرا که شاعری که دچار حالت نوستالژی است خود را در سرزمین غریب و به دور از خانه، خانواده و دوستان می‌یابد به یادآوری خاطرات خوش گذشته در سرزمینش می‌پردازد. او چاره‌ای ندارد جز اینکه این حزن‌های درونی خود را در قالب سؤالاتی پراکنده که در ذهنش نقش بسته، مطرح کند (بوقروره، دت: ۲۳۳).

به عنوان مثال، حجازی در ابراز دل‌تنگی‌اش برای روستا، پس از بیان خاطرات شیرینش در روستا، با حسرتی جانکاه می‌پرسد: «أَيْنَ الطَّرِيقِ إِلَى فُؤَادِكِ؟...» که این جمله‌ی پرسشی نشان دهنده‌ی میزان اندوه و اشتیاق شاعر برای روستایش است. یا آنجا که در سروده‌ی «هَدِيَّةُ عِيدِ المِيلَادِ» برای معشوقش ناله سر می‌دهد، در پایان قصیده چاره‌ای نمی‌بیند جز اینکه از خود بپرسد: «مَنْ الَّذِي غَنَّى لَهَا / فِي عِيدِ مِيلَادِهَا وَمَنْ بَكَى؟» که این سوالات، میل باطنی شاعر برای دیدار روی معشوقش را نشان می‌دهد. همچنین حجازی در مقطعی که برای آمدن منجی می‌سراید نهایت اشتیاقش را برای آمدن چنین نجات‌بخشی با چنین جملات سوالی مطرح می‌-

کند: «مَنْ الَّذِي سَيَقِيمُ لِلْفُقَرَاءِ مَمْلَكَةً وَتَبْقَى أَلْفَ عَامٍ؟ / وَ مَنْ الَّذِي سَنَعُودُ تَحْتَ جَنَاحِهِ لِيُبْوِتَنَا؟».

نادرپور نیز در سروده‌ی «بر آستان بهاران» با جملات پرسشی، برای سرایش ایران ابراز اشتیاق می‌کند: «کجاست باد سحرگاهان، که در صفای پس از باران / کُند به یاد تو ای ایران! به بوی خاک تو مهمانم؟»

یا آنجا که برای معشوقش دل‌تنگ است، با این سوالات اشتیاقش را برای او نشان می‌دهد: «آه ای عزیز دور! / آیا تو در پناه کدامین در، / یا در پس کدام درخت ایستاده‌ای؟ / آیا به شهر من پا نهاده‌ای؟...».

بنابراین، با تأمل در ویژگی‌های مضمونی و ساختاری شعر آندو می‌توان گفت که حجازی و نادرپور با بهره‌گیری از طبیعت و جلوه‌های جمالش، مضمون نوستالژی دوری از سرزمین را در جهت بیان اشتیاق و دل‌تنگی خویش نسبت به سرزمین استفاده کردند. اما مهمترین تفاوت در به کارگیری این مضمون، این بود که نادرپور علاوه بر دل‌تنگی نسبت به سرزمین کودکی خود، از ایران اساطیری نیز یاد کرده که شاید این نکته، گواه دل‌بستگی و علاقه‌ی او به فرهنگ و آداب و رسوم ایران باستان و دزدگی‌اش از ایران کنونی باشد. اما این در حالیکه حجازی فقط نسبت به سرزمین خود در همان عصر دل‌تنگ می‌باشد.

افزون بر این، دو شاعر با توجه به فضایی غم‌انگیزی که بر شعرشان حاکم گشته، دوران کودکی را تسلی‌بخش دردهایی کنونی خود دانسته و از آن دوران شعر سروده‌اند. با این تفاوت که حجازی اغلب هر چه از کودکی خود یاد کرده، سراسر دورانی نا بکام و مصیبت بار بوده، اما نادرپور از کودکی خویش به عنوان بهترین ایام عمر خویش یاد کرده است و از یاد آن دوران احساس سرخوشی و لذت می‌کند.

دیگر آنکه، هر دو شاعر دل‌بستگی و نیاز شدید عاطفی خود را به جنس زن نشان می‌دهند. با این تفاوت که حجازی، به گونه‌ای از معشوق خود می‌سراید که گویی او را از کف داده و دیگر

او را نخواهد دید؛ دل‌تنگی اش برای او به قدری است که با جلوه‌های طبیعت سخن می‌گوید، برای وی تضرع و ناله می‌کند، او را مبری از گناه می‌داند و به طور کلی او را نمونه‌ی کامل یک زن عفیف و پاکدامن معرفی می‌کند. اما دل‌تنگی نادرپور برای معشوقش بسان حجازی نیست؛ وی بیشتر به وصف ظواهر حسی و جسمی معشوق می‌پردازد و از خاطرات خوشش با وی می‌سراید و بر آنها رشک می‌ورزد.

حجازی و نادرپور هر دو تعلق خاطر خود را به خانواده و دوستان دیرینه نشان می‌دهند و برای آنان نیز احساس دل‌تنگی می‌کنند. پدر و مادر را همدم دوران کودکی و جوانی خود می‌دانند و دوستان را همراهان با وفا می‌دانند.

دو شاعر پس از وصف بازگشت به گذشته و تجدید خاطرات آن روزگاران، همچنان دلگیر و دلخسته از شرایط حاضر، با تمام وجود ندای منجی موعود و نجات بخش را سر می‌دهند. در واقع دو شاعر، نماد مردمی هستند که نیازمند چنین نجات بخشی می‌باشند.

دو شاعر تحت تأثیر نوستالژی، ساختار و سبک شعری خویش را تغییر دادند؛ به طوری که هر دو شاعر از أسلوب تکرار واژگان یا حروف، موسیقی خاص مضمون نوستالژی و أسلوب استفهام بهره‌ی لازم را بردند. تا بدین ترتیب هم ساختاری شگرف و قابل توجه به شعر خویش بخشند و هم مضمون نوستالژی را به خوبی به مخاطب خویش القا نمایند.

نتیجه

با توجه به ادبیات نظری پژوهش و تحلیل مواد پژوهش، نتایجی به دست آمد که خلاصه‌ی آنها عبارت است از:

۱. نوستالژی به عنوان یک رفتار روانی و ناخودآگاه از روانشناسی وارد ادبیات، و

تبدیل به یک مضمون شعری گشته است. این مضمون به تدریج شعر معاصر عربی و

فارسی را به خوبی پوشش داده است.

۲. مکتب رمانتیسم شعر معاصر، به خاطر پیروی از اصول و معتقداتی همچون؛ بازگشت به طبیعت، تأکید بر آزادی از هر محدودیتی، فردگرایی، درون‌گرایی، عشق، گریز و سیاحت، توجه به افسانه‌های ملی، اساطیر بدوی و فرهنگ عامیانه، کشف و شهود و توجه به احساسات و عواطف، بسترگاه اصلی نوستالژی است.
۳. احمد عبدالمعطی حجازی و نادر نادرپور، دو شاعر نامور ادبیات معاصر عربی و فارسی، تمامی اصول و معتقدات مکتب رمانتیسم را در شعر خود وارد کرده و به تبع این مکتب نیز شعرشان را نیز سرشار از مضمون نوستالژی کرده‌اند.
۴. دو شاعر در مضامین نوستالژیک دوری از سرزمین، کودکی، معشوق، خانواده و دوستان دیرینه و آینده‌ی آرمانی، با اندک تفاوت‌هایی که در ذیل هر مضمون مشخص شد، کاملاً اشتراک داشتند.
۵. سبک شعری دو شاعر نیز، دستخوش تغییراتی گشته که کاملاً متناسب با مضمون نوستالژی است؛ دو شاعر با استفاده از سه سبک: تکرارِ واژگان یا حروف، موسیقی و استفهام به سرایش پرداختند.

یادداشت‌ها

۱. احمد عبد المعطی حجازی در سال ۱۹۳۵ در منوفیه مصر متولد شد (شامی، ۱۹۹۹: ۳۷). برهه-ای از زندگی خود را در سفرهای دور و دراز به کشورهای اروپایی همچون فرانسه و ایتالیا گذرانیده است (جحا، ۱۹۹۹: ۴۳۲). وی به همراه صلاح عبدالصبور از نخستین شاعران مصری بودند که در دهه‌ی پنجاه میلادی به جمع پیشگامان پیوستند. بهترین شاخصه‌ی شعر او، رمانتیسیم بودن آن است؛ اغلب موضوعات شعری او درباره‌ی خلاء روحی و عاطفی و عزلت ذهنی و نیز تعارض دورنی انسان‌های ساده‌ی روستانشین و نو وارد با حیات شهری است. طبیعت و بازگشت به آن نیز از جلوه‌های پربرسامد شعر او هست. دفترهای شعری وی عبارتند از: «شهری تهی از دل»، «اوراس»، «جز اعتراف راهی نمانده است»، «مرثیه‌ای برای عمر زیبا»، «کائنات قلمرو ملوکانه‌ی شب» و «درختان سیمان» (اسوار، ۱۳۸۱: ۵۷۳).
۲. نادر نادرپور متولد ۱۶ خرداد سال ۱۳۰۸ تهران است. یأس، تیره بینی، پوچ انگاری و مرگ اندیشه‌ی از ویژگی‌های عمومی شعر نادرپور مخصوصاً در دوره‌های اولیه‌ی شاعری اوست که مهمترین دلیل چنین اندیشه‌ی شعری را، تغییر اوضاع سیاسی اجتماعی ایران می‌دانند که او را امکان زیستن در ایران نبوده و مجبور مسافرت به کشورهای خارجی مثل فرانسه و ایتالیا گشته است (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۲۰). آنچه که باعث مجذوبیت انسان به شعر نادرپور می‌شود، شعر نو قدمائی میانه-روی اوست که دارای خصلتهای رمانتیک‌وار، تصاویر زنده، رنگ تند عاطفی، پرداختن احساسی به اندیشه‌ها و دغدغه‌های اساسی آدمی، و زبان روان و راحت او می‌باشد (لنگرودی، ۱۳۷۰: ج ۲، ۵۷). رضا براهنی از او به عنوان «تصورگری بزرگ» یاد کرده است و او را به همراه سیاوش کسرای، هوشنگ ابتهاج و فریدون مشیری «مربع مرگ» نامید (براهنی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۹۴۷).
۳. مکتب آمریکایی در پی ایجاد یگانگی بین نموده‌های ادبی و هنری فکر بشری است به همین علت در بررسی‌های خود، تمایزی بین ادبیات، موسیقی و هنرهای تجسمی قائل نیست؛ ضمن آنکه در پی اثبات روابط تاثیر و تاثر نیست (علوش، ۱۹۸۷: ۹۴-۹۵). این مکتب، معتقد به مقایسه‌ی دو اثر ادبی یا دو مضمون، از طریق ذکر وجوه تشابهات، اختلافات می‌باشد (عبود و دیگران، ۲۰۰۱: ۳۲ و ۹۲).

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

۱. اسوار، موسی (۱۳۸۱)؛ از سرود باران تا مزامیر گل سرخ، پیشگامان شعر امروز عرب، تهران، سخن.
۲. اسماعیل، عز الدین (لا.تا)؛ الشعر العربی المعاصر، قضایاه وظواهره الفنية والمعنویة، بیروت، دار الثقافة.
۳. آشوری، داریوش (۱۳۸۱)؛ فرهنگ علوم انسانی، تهران، زمستان.
۴. باطنی، محمد رضا و گروه نویسندگان، (۱۳۸۶)؛ واژه‌نامه‌ی روانشناسی و زمینه‌های وابسته، تهران، فرهنگ معاصر.
۵. براهنی، رضا (۱۳۷۱)؛ طلا در مس، تهران، انتشارات نویسنده.
۶. بوقرورة، عمر (د.ت)، الغربية والحنین فی الشعر الجزائری الحدیث (۱۹۴۵-۱۹۶۲)؛ منشورات جامعة باتنة.
۷. جحا، میشل خلیل (۱۹۹۹)؛ أعلام الشعر العربی الحدیث من أحمد شوقی إلى محمود درویش، الطبعة الأولى، بیروت، دارالعودة.
۸. حجازی، احمد عبد المعطی (۱۹۸۲)؛ دیوان احمد عبد المعطی حجازی، الطبعة الثالثة، بیروت، دار العودة.
۹. خضری، حیدر (۱۳۸۵)؛ بررسی مکتب رمانتیسم در شعر معاصر عربی و فارسی، پایان نامه‌ی دکتری رشته‌ی زبان و ادبیات عرب، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۱۰. راضی جعفر، محمد (۱۹۹۹)؛ الاغتراب فی الشعر العراقی المعاصر مرحلة الرواد، دمشق، اتحاد الکتاب العرب.
۱۱. سهر، رابرت / لویی، میشل (۱۳۸۳)؛ رمانتیسم و تفکر اجتماعی. «ارغنون». شماره‌ی ۲. تهران، انتشارات سازمان چاپ.
۱۲. سلحشور، یزدان (۱۳۸۰)؛ در آیین‌های نقد و بررسی شعر نادر نادریپور، تهران، انتشارات مروارید.
۱۳. سید حسینی، رضا (۱۳۶۶)؛ مکتب‌های ادبی، چاپ سوم. تهران، انتشارات نیل.
۱۴. شاملو، سعید (۱۳۷۵)؛ آسیب شناسی روانی، چاپ ششم، تهران، انتشارات رشد.
۱۵. شامی، یحیی (۱۹۹۹)؛ موسوعة شعراء العرب، المجلد الثالث، الطبعة الأولى، بیروت، دار الفكر العربی.

۱۶. عبید، محمد صابر (۲۰۰۱). القصيدة العربية الحديثة بين البنية الدلالية والإيقاعية، دمشق، منشورات اتحاد كتاب العرب.
۱۷. عبود، عبده و دیگران (۲۰۰۱)؛ الأدب المقارن؛ مدخلات نظرية و نصوص و دراسات تطبيقية، دمشق، مطبعة قمحة أخوان.
۱۸. عشری زاید، علی (۲۰۰۸)؛ عن بناء القصيدة العربية الحديثة، الطبعة الخامسة، القاهرة، مكتبة الآداب.
۱۹. علوش، سعید (۱۹۸۷)؛ مداس الأدب المقارن، الطبعة الأولى، المركز الثقافي العربي.
۲۰. فورست، لیلیان (۱۳۷۵)؛ رمانتیسیم، ترجمه مسعود جعفری، چاپ اول، تهران، مرکز.
۲۱. لنگرودی، شمس (۱۳۷۸)؛ تاریخ تحلیلی شعر نو فارسی، جلد دوم، چاپ پنجم، تهران، مرکز.
۲۲. مختاری، حمید (۱۳۷۷)؛ هفتادسال عاشقانه، تهران، تیرازه.
۲۳. نادریور، نادر (۱۳۸۲)؛ مجموعه اشعار، با نظارت یویک نادریور، تهران، نگاه.
۲۴. وفایی، محمد افشین (۱۳۸۶)؛ صد شعر از این صد سال، تهران، سخن.

ب. مجله‌ها

۲۵. - آل بویه لنگرودی، عبدالعلی و دیگران (۱۳۹۰)؛ بررسی تطبیقی رمانتیسیم در اشعار نادر نادریور و ابوالقاسم شابی، فصلنامه لسان مبین، سال دوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی سوم، بهار ۹۰، صص ۱-۲۷
۲۶. شریفیان، مهدی و دیگران (۱۳۸۵ هـ)؛ بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر فارسی بر اساس اشعار نیما یوشیج و مهدی اخوان ثالث، مجله کاوش‌نامه ادبیات فارسی، سال هفتم، شماره ۱۲، کرمان، صص ۳۳-۶۲
۲۷. شریفیان، مهدی (۱۳۸۶)؛ بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری، مجله‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیس تان و بلوچستان: سال پنجم، بهار و تابستان، صص ۵۱-۷۲
۲۸. عالی عباس آباد، یوسف (۱۳۸۷)؛ غم غربت در شعر معاصر، نشریه‌ی علمی پژوهشی گوهر گویا، سال دوم، شماره ۶، صص ۱۵۵-۱۷۹.

ج. منابع لاتین

29. Hornby, A.S. (2003) *Oxford Advanced Learners Dictionary*, Oxford University Press.
30. Archer, J., Amus, S.L., Broad, H., & Currid, L. (1998). *Duration of Homesickness Scale*. *British Journal of Psychology*. 89.205.

31. Vantilburg & M.A.L (1997). *The psychological context of homesickness*. In M.A.L. Vantilborg & A. J.J. M. Vingerhoets (Eds). Psychological aspects of geographical moves: homesickness and acculturation stress, 39. Tilburg University press.
32. Rrlich, victor; Russian formalism, history-doctrine; yale university, 1981, p 217.

Archive of SID

فصلية التّقد و الأدب المقارن (دراسات في اللّغة العربيّة و آدابها)

كلية الآداب و العلوم الإنسانيّة، جامعة رازی - کرمانشاه

السّنة الأولى، العدد ۲، صيف ۱۳۹۰هـ.ش / ۱۴۳۲ هـ.ق / ۲۰۱۱ م

النوستالجيا في شعر أحمد عبد المعطي الحجازي و نادر نادرپور* (دراسة مقارنيّة)

الدكتور خليل برويني

أستاذ مشارك في قسم اللّغة العربيّة و آدابها، بجامعة تربيت مدرس، طهران

سجاد اسماعيلي

طالب الماجستير في قسم اللّغة العربيّة و آدابها، بجامعة تربيت مدرس

الملخص

النوستالجيا أو الحنين إلى الماضي، هو حالة نفسية تطرأ على الإنسان على مستوى اللاشعور فتتحول فيه فكرة وتصوراً. وفي مجال الأدب تطرأ هذه الحالة على شاعر أو كاتب قد تأثر بالظروف الذاتية، والاجتماعية - السياسية، فمن نَسَمَّ يشعر في نفسه نوعاً من الإحساس بالملل والسأم من حاضره. ومن جرّاء ذلك تتكون فكرة العودة إلى الماضي والذكريات الحلوة فتتجلى هذه الفكرة في آثاره الأدبية مشوبة بأحاسيس من الهم والغم.

إن أحمد عبد المعطي الحجازي و نادر نادرپور كشاعرين كبيرين من شعراء الأدب العربي والفارسي المعاصرين ورائدي المدرسة الرومانسية الأدبية، قد تكاثرت ملامح الحزن، والحسرة، والشوق إلى الماضي في شعرهم، نظراً إلى الظروف الذاتية والاجتماعية في الزمن الذي عاشاه.

إذن قد قام هذا البحث بدراسة مقارنية لكيفية تجلّي هذه الفكرة في شعر هذين الشاعرين دراسة معتمدة على المدرسة الإمريكية في الأدب المقارن، متبعاً المنهج الوصفي - التحليلي.

و قد أثبتت هذه الدراسة بأنّ الشاعرين قد اشتركا من مضامين النوستالجيا في ما يلي: الغربة عن الوطن، و الطفولة، و المعشوق، و الأسرة، و الأقرباء، و المستقبل. وكذلك أثبت أنّ «الاغتراب» أثر في أسلوب الشاعرين الشعري وتجلّى ذلك في عناصر منها: التكرار، و الموسيقى، و أسلوب الاستفهام.

الكلمات الدلالية: النوستالجيا، الشعر العربي والفارسي المعاصرين، أحمد عبد المعطي الحجازي، نادر نادرپور، الأدب المقارن.

تاريخ القبول: ۱۳۹۰/۶/۱۰

* تاريخ الوصول: ۱۳۹۰/۴/۱۷

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: S.esmaili20@gmail.com